

خود اسیر می‌کند. در چنین محیط‌هایی شخص هرروز و دائم توسط افراد قضاوت می‌شود و متأسفانه نمی‌تواند نسبت به این قضاوت‌ها بی‌تفاوت باشد؛ چرا که بی‌تفاوتی هزینه‌های سنگینی برایش دارد. ازدواج جدید راوی به نوعی او را با گذشته تاریخی خودش و حتی شهر و مردمانش پیوند می‌دهد و این می‌تواند آرامش‌بخش باشد. ضمن این‌که شخص راوی در پی شروعی تازه نیست. ازدواج مجدد او هم نوعی ادامه زندگی قبلی است. به‌نظم راوی، امید چندانی به یک تحول بزرگ در زندگی خود ندارد و تنها به خاطر پسرش سعی دارد که ادامه بدهد، صرفاً همین. اصلاً هم بنای ارائه راهکاری ندارد؛ زیرا بعد از سال‌ها شعاردادن و دنبال حقیقت‌دویدن حالا مردد است که یک‌لگوی سنتی مثل پدرش موفق بوده یا خود او که این چنین دچار سردرگمی است.

آیا برج‌ناز به همان میزان که طبقه متوسط رازیر ذره‌بین برده، به شهر هم نظر داشته یا این‌که فقط خواسته از منظری خاص به شهر جدید ما نگاهی بیندازد؟ به عبارت روشن‌تر، آیا برج‌ناز، حامل گفتاری محکم درباره یزد جدید هست یا این‌که صرفاً پرده‌ای است برای نمایش گوشه‌ای از شهر و به سرنوشت شهر، توجه ویژه‌ای ندارد؟

همان‌طور که گفتیم برج‌ناز بیشتر داستان آدم‌هاست و شهر این‌جا به شخصیتی حاشیه‌ای تبدیل شده است. برعکس برج‌حطی که شخصیت اصلی خود شهر است. برج‌حطی، فضاهایی بکرتر از یک شهر در کویر مرکزی ایران روایت می‌کند. درحالی‌که در برج‌ناز، تکنولوژی با سرعت در حال برهم‌زدن سنت‌های باقی‌مانده از گذشته است. طلاق که امری مذموم بوده، در یک خانواده سنتی هم رخ می‌دهد. برادری که هیچ‌علاقه‌ای به حفظ نسل و تبار خود ندارد. مهندس‌های چینی که برای ساختن برج و رستوران‌گردان وارد شهر شده‌اند یا حتی سگ‌کشی. در گذشته‌ای نه‌چندان دور، موقوفاتی برای رسیدگی و نگهداری از سگ‌های شل و کور یا حتی غذا دادن به پرندگان در زمستان‌ها بوده، اما حالا شهرداری بودجه اختصاص می‌دهد برای سگ‌کشی. ذکر یک نکته هم ضروری است، برخی شهرهای ایران اصلاً مهاجران افغانستانی را راه نمی‌دهند. حتی نسبت به ایشان روحیات نژادپرستانه بروز می‌دهند، اما چنان‌که در این داستان هم می‌بینیم، در مناطق مرکزی ایران چنین برخوردهای بدی دیده نمی‌شود.

باهادی حکیمیان درباره کتاب «برج‌ناز» تازه‌ترین اثر این نویسنده گفت و گو کرده‌ایم

داستان آدم‌ها

«برج‌ناز» تازه‌ترین اثر هادی حکیمیان است که از سوی نشر شهرستان ادب راهی بازار کتاب شده و در میان مخاطبان هم واکنش‌های متفاوتی داشت است. با نویسنده این کتاب درباره فضای متفاوتی که در مانش طراحی کرده مفصل گفت و گو کردیم تا ببینیم چرا به سمت طراحی این فضا رفته و چه هدف و اهدافی را دنبال می‌کرده است.

محمد قائم‌خانی

داستان‌نویس



برج‌ناز

نویسنده:

هادی حکیمیان

انتشارات:

شهرستان ادب

۴۶۸ صفحه

۵۲۰۰۰ تومان

شخصی‌ترین حالات و روحیات خود باید به دیگران پاسخ بدهد. این درهم‌تنیدگی اعضای فامیل و خانواده‌های سنتی هنوز در بسیاری شهرها هست. شاید در تهران و برخی شهرهای بزرگ، فردگرایی به معنای جدیدش شکل گرفته باشد، اما جاهای دیگر فرد جدای از خانواده هویتی ندارد، هرچند که این فرد تحصیل کرده و از طبقه متوسط باشد. در برج‌ناز هم شاهدیم که راوی اصلی، فارغ از بقیه افراد فامیل یا حتی کسانی که با ایشان صرفاً دوست یا بچه‌محل است، هویتی ندارد. داستان‌های دیگران به نوعی به او مربوط می‌شود. در این داستان شخصیتی مثل دایی داریم که سال‌ها پیش مرده و اساساً راوی او را ندیده، اما این دایی غائب در زندگی شخص راوی تأثیرهای فراوانی داشته، حتی مرگ او به نوعی در زندگی راوی تأثیرگذار بوده همچنان که خاطراتش هم هنوز تأثیرگذار است. برج‌ناز، بنا ندارد کسی را زیر ذره‌بین بگذارد و اصلاً قصد واکاوی نیست. چیزهایی هم که روایت می‌شود، ریشه در سنت‌های حاکم بر این جامعه دارد. جامعه‌ای که هنوز نتوانسته خود را از گذشته‌ها رها کند، حتی شاید در پی آن هم نباشد؛ چون که در آن فضا بهتر نفس می‌کشد. اصلاً نشخوار کردن خاطرات گذشته، واگویی کردن حرف‌هایی که بارها و بارها تکرار شده و حاکمیت یک جور روحیه کله‌مندی از زندگی، به نوعی عادت یا حتی سرگرمی برای بسیاری آدم‌ها در این جوامع تبدیل شده است؛ چون که آینده‌ای پیش روی خود نمی‌بینند.

در این هیاهوی تخریب که هر سر سودایی به

دنبال آن است، اعتراض راوی به

چیست؟ آیا او

همانند

روشن‌فکرانی که

اصل‌کار

روشن‌فکر را نقادی

می‌دانند، برخوردی

انتقادی با آن دارد و

می‌خواهد به راهی دیگر

برود؟

راوی شاید انسانی باشد که از

یک دوره آرمان‌گرایانه عبور کرده

و حالا در شرایطی که آرزوهای دور

و دراز ندارد، تنها در پی محیطی دنج

و آرام برای داشتن یک زندگی کوچک

می‌گردد که البته جامعه‌ای چنین سنتی

به وی اجازه نمی‌دهد تا به آسانی به آن دست پیدا کند. ازدواج

او خیلی خاص نیست؛ یعنی در شهرهایی که

اقلیت‌های مذهبی به رسمیت شناخته

شده‌اند، چندان عجیب نیست. نکته

اساسی، قدرت عجیب و زیاد از حد عرف در محیط‌های

کوچک است که متأسفانه در اکثر مواقع این قدرت حتی از

قدرت شرع و قانون هم بیشتر است و اشخاص را در چنبره

برج‌ناز، تجربه‌ای جدید نسبت به کارهای قبلی شماست، حداقل برای مخاطب. این‌که داستان در زمان حال بگذرد و تاریخ از طریق گفتگوی آدم‌ها بازگو شود، تجربه‌ای تازه است که در کارهای قبلی شما این چنین نبود. آیا در برخورد با مخاطبان چنین بحثی با شما در میان گذاشته شد؟ آیا در تجربه نویسندگی شما تفاوت مهمی در پرداختن به آن نسبت به کارهای دیگر که داستان‌شان در زمان گذشته اتفاق می‌افتاده، به وجود آمده یا نه؟

درباره برج‌ناز باید عرض کنم که محور اصلی داستان، آدم‌ها هستند. برعکس برج‌حطی که محوریت اصلی کار، یک شهر بود و آدم‌ها بهانه بودند برای روایت داستان‌ها یا مرور سرنوشت پراز قصه و داستان یک شهر از اقلیم کویر مرکزی ایران. واقعیت، دوست داشتم به نحوی از حوادث صرفاً تاریخی با رخ‌دادهایی که در گذشته‌های بعید اتفاق افتاده، قدری فاصله بگیرم. «برج‌ناز» کوششی است برای کسب یک تجربه جدید. در خصوص مخاطبان هم بله، شخصی مثل آقای داود غفارزادگان که البته ایشان برای من جنبه کارشناس و استاد را دارند، بعد از دیدن چند داستان کوتاه به من گفت: «خیلی رفتی عقب، زیادی در تاریخ غرق شدی و بهتر است کمی به موضوع‌ها یا شخصیت‌های معاصر بپردازی؛ چون مخاطب امروزی بهتر ارتباط برقرار می‌کند». من این کار را به این نیت شروع کردم که قدری به انسان‌های معاصرتر و دغدغه‌های امروزی‌شان بپردازم، ولی خوب همین‌طور که می‌بینید باز هم تاریخ هست، منتها در حاشیه کار و از زبان برخی شخصیت‌ها یا ضمن خاطرات افراد مرور می‌شود و درواقع روایت اصلی نیست. البته هنگام نوشتن این کار نیز مدام فکر این‌که مثل برج‌حطی به تفصیل به شرح حوادث تاریخی بپردازم مرا وسوسه می‌کرد، ولی خوب با خودم شرط کرده بودم تا سرحد امکان فقط گریزهایی به تاریخ بزنم؛ آن هم کوتاه.

از جهات زیادی می‌شود به برج‌ناز نگاه کرد، ولی آن‌چه که توجه من را جلب کرده، طراحی یک خانواده خاص است. این خانواده، ویژگی‌های زیادی دارد که می‌تواند معرف چند نسل از طبقه متوسط بخشی از ایران مرکزی باشد. پدری که کارخانه دار است و پسرانش هم هر کدام از وجهی جزء طبقه متوسط محسوب می‌شوند؛ یکی از وجه اقتصادی و دیگری فرهنگی. شاید بشود گفت این رمان بخشی از طبقه متوسط ما را، لاقلاً در برخی از شهرستان‌های مهم، زیر ذره‌بین برده و در تاریخ به دنبال ویژگی‌ها و مسائل اساسی آن می‌گردد. آیا شما به کلیت این خانواده نظر داشتید یا شخصیت اصلی برای آن مهم بود و بقیه شخصیت‌های خانواده کم‌کم و به اقتضائاتی پیدا شدند؟

در بسیاری شهرهای کوچک که همچنان سنت‌های گذشته حاکم است، کم‌اکنون چیزی به عنوان فردگرایی شکل نگرفته یا اساساً یک عضو خانواده نمی‌تواند جدای از دیگران و بی‌اعتنا به بقیه افراد زندگی کند. در برج‌ناز، شخصیت اصلی تلاش می‌کند برای خودش زندگی کند، ولی جامعه سنتی و بسته چنین اجازه‌ای به وی نمی‌دهد. می‌بینیم که او برای